

پیام فیلسوف گزیده ای از آثار مختلف صدرا و شارحانش در خصوص مسائل مختلف فلسفه از جمله: معرفت شناسی، انسان شناسی، جهان شناسی و مباحثی از این دست است.

این اثر با پیشگفتاری کوتاه از نویسنده در معرفی اجمالی ملاصدرا آغاز گشته و در بیست گفتار تالیف گشته است. نویسنده از آثار مختلف صدرا از جمله: اسفار، مبدأ و معاد، مثنوی صدرا، رساله سه اصل، کسر أصنام الجاهلیة، ایقاز النائمین، عرشیه، تفسیر صدرا، شرح اصول کافی و همچنین از آثار شارحانش مانند: فیض کاشانی، مهدی نراقی، احمد نراقی، حکیم سبزواری، سید مرتضی نونپری، محمّد اقبال لاهوری، مهدی الهی قمشه ای، ابوالحسن شعرایی، محمد حسین طباطبایی، حسینعلی راشد، مرتضی مطهری و مهدی حائری یزدی، استفاده کرده است.

وی در گفتار اول، به بررسی موانع شناخت حقیقت از دیدگاه صدرا می‌پردازد و تقلید و تعصب جاهلانه را آفت اصلی شناخت می‌داند. شیوه متکلمان و پیروان ادیان که مبتنی بر تقلید کورکورانه است، را با توجه به سخنان صدرا مورد نقد قرار می‌دهد.

برای علوم مختلف دینی از جمله فقه و حدیث و علوم قرآنی نمونه هایی از سخنان صدرا و شارحانش می آورد بدین مضمون که توجه به پوسته و ظاهر این علوم، نه تنها مفید نیست و عالم به این علوم را به حقیقت رهنمون نمی‌گردد، بلکه در طولانی مدت موجب انحطاط جامعه اسلامی می‌شود. سید مرتضی نونپری در این باره می‌نویسد: «به هر حال چنین شد که دو فرقه شیعه و سنی با محصور کردن فکر خود در چارچوب جزئیات احکام فقه و مسائلی همچون نکاح و طلاق، خردهاشان ناتوان گردید و اندیشه های سیاسی درست از میانشان رخت بر بست و از نکاتی که دانستن آن برای اداره امور جامعه ضروری است، بی‌خبر ماندند و بر اثر آن قدرت را از دست دادند و کسانی از غربیان که در حکمت و دانش برتر از ایشان بودند، آنان را به زیر سلطه خود درآوردند.»^۱

گفتار دوم به ارزش و جایگاه دانش و حکمت و برتری آن بر عبادت تأکید دارد و عبادت جاهلانه را بی‌ثمر می‌داند. «نفس انسانی در آغاز آفرینش آن، بالقوه ناقص و پذیرای مرگ و زندگی است، زندگی آن به دانش است و مرگ آن به نادانی، پس به حکم خرد باید به اکتساب آنچه زندگی جاوید را برای او به ارمغان می‌آورد و مرگ همیشگی را از او دور می‌کند پردازد.»^۲

اکثر مطالب این گفتار از تفسیر صدرا و شرح اصول کافی وی انتخاب شده است.

گفتار سوم به اصول شایسته توجه برای شناخت حقیقت و کسب معرفت اشاره دارد. نویسنده در این گفتار به معرفی ۲۵ اصل برای شناخت حقیقت و کسب معرفت می‌پردازد و با دقت و ظرافت در خصوص هر اصل سخنی از صدرا و شارحانش را به عنوان نمونه ذکر می‌کند. این اصول عبارتند از:

۱. عدم بی‌نیازی آدمی از کسب دانش در تمام مراحل زندگی
۲. آموختن علم از هر جا و از نزد هر کس و به کتابت درآوردن آن برای آیندگان
۳. دانش های ضروری و تقسیم بندی علوم
۴. حقیر نشمردن هیچ دانشی

تأملی در

پیام فیلسوف

(گزیده هایی از آثار صدرای شیرازی و شارحانش)

حسن سادات بنی طباطبائی



اکبر ثبوت؛

تهران: نشر علم،
۱۳۸۹

۵. ملاک برتری هر دانشی نسبت به علوم دیگر

۶. اهمیت علوم ریاضی و برتری آن بر دیگر دانش ها

۷. شیوه های درست شناخت حقیقت

۸. برای قبول یک نظریه نه آرای حکیمان و بزرگان را می توان

معیار قرار داد و نه قول مشهور در میان عامه را. هر کس در هر مرتبه ای که باشد، ارزش او را در پیروی از حق باید دانست و نه آن که نظر او را

معیار و میزان حق بودن عقیده و راهی پنداشت.

۹. عقل و نقش آن در شناخت حقیقت

۱۰. بر حذر بودن از تقلید و ایستایی و ضرورت تحقیق و اجتهاد

۱۱. ترجیح خرد بر معجزات در عقاید دینی. صدرا معتقد است کسی

که ایمانش تنها به معجزه متکی باشد، از دچار شدن به اشتباهات فراوان در امان نخواهد بود.

۱۲. تأکید بر برتری تفکر بر عبادت

۱۳. عدم اعتماد بر مکاشفاتی که تنها مستند به ریاضات و عبادات

است. زیرا اگر قلب عابد با دانش های حقیقی پیراسته نشده باشد، با اندیشه تیره خود تصوراتی باطل و اوهامی دروغین می آفریند.

۱۴. محدودیت دانش بشری و آمیختگی آن با خطاها و عدم قطعیت

مسائل حکمت.

۱۵. ماهیت رابطه علی و معلولی میان حوادث و پدیده ها؛ و ابتدای

تمام مطالب علمی و الهیات بر آن

۱۶. ملازمت و همراهی علم و عمل و این که هر یک به وجهی

در حصول و تحقق دیگری مدخلیت دارند.

۱۷. امکان وقوع نمی تواند مبنای اعتقاد به تحقق باشد.

۱۸. مطالعه دقیق در خود و حواس ظاهری و قوای باطنی و نیروی

خرد و روان آدمی از مهمترین راه های شناخت حقیقت است.

۱۹. شناخت و دقت در جهان پیرامون

۲۰. لزوم بکارگیری تمام حواس و استفاده کامل از همه آنها برای

دستیابی به حقیقت. چرا که دستیابی به معقولات تنها از دروازه حواس ممکن است.

۲۱. نمی توان حقیقت را چنان که هست شناخت.

۲۲. شناخت و معرفت هر موجودی از حقیقت مطلق متناسب است

با ویژگی هایی که بر نشئه و آفرینش آن موجود غلبه دارد.

۲۳. با توجه به اصل پیشین بیشتر مردم خدا را در کارگاه وهم خود

می سازند و ساخته خود را می پرستند و در حقیقت بت پرست اند.

۲۴. هر کس در هر مرتبه ای که باشد، بخشی از حقیقت را شناخته

و حتی بت پرستان گوشه هایی از عرصه های بیکران حقیقت را دریافته اند و بنابراین از یک نظر خداپرستند. همه مردم به وجهی خدا را پرستش

می کنند و آنچه را خدای حقیقی جهان تصور می کنند، می پرستند، اما نامسلمانی شان از آن جهت است که در تشخیص مصداق به خطا رفته

اند.

۲۵. برترین مرتبه معرفت حق، مرتبه یقین است که با پاک ساختن

قلب فرد جوینده یقین از آلودگی ها بدست می آید.

گفتار چهارم به شیوه آموزش دادن و دعوت به حق و انتقاد از

دیگران پرداخته است. صدرا و فیلسوفان اسلامی معتقدند که از دریای دانش باید به هر طالب علمی به قدر ظرفیت او چشانند، اگر نه به فتنه

و گمراهی گرفتار می شود. او تعلیم و آموزش را همچون خوراک دادن

و تغذیه می دانند. همان طور که تغذیه مایه تقویت بدن است، علم نیز مایه تقویت روح است. حکمت و برهان، خوراک است که در خور افراد

تندرست و نیرومند است. موعظه، برای مبتدیان مانند شیر برای کودکان است. جدل برای کسانی است که از راه راست بگشته اند و مانند دارو

برای بیماران است تا مزاج آنان سلامت اصلی را باز یابد...^۳

همچنین در این گفتار به نقد شیوه علمای هر علمی در انکار و رد و تکفیر بزرگان علوم دیگر پرداخته شده است.

گفتار پنجم به وحدت وجود و یگانگی حقیقت اختصاص دارد. نویسنده نخست از تشکیک وجود و وحدت حقیقت وجود سخن می گوید

و سپس به توصیف هرم هستی و جهان شناسی فلسفی صدرا می پردازد. صدرا معتقد است «وجود، نوعی واحد و در ذات خود بسیط است که

در ذات آن اختلافی نیست. ولی آن را حدود و درجاتی است که منشأ اختلاف ماهیت های ممکنات و پدید آمدن جنس ها و فصل هاست.»^۴

در ادامه به شوق و گرایش فطری تمام ممکنات به سوی مبدأ وجود اشاره شده است. در پایان وحدت وجود مطرح شده توسط عرفا مورد

بررسی قرار گرفته است. صدرا نه تنها گفتار عرفا را نقض نمی کند، بلکه معتقد است از سخنان عرفا برداشت درستی صورت نگرفته است.

گفتار ششم به مسئله بسیار مهم و تأثیر گذاری پرداخته که برای نخستین بار توسط ملاصدرا طرح شد؛ یعنی «حرکت جوهری». صدرا

معتقد است که تمامی جوهر های مادی - از آسمانی و زمینی - ذاتاً در سیلان اند و قابلیت دگرگونی در گوهر آنها هست و همواره نو می

شوند...^۵ وی حرکت را نحوه ای از وجود و این نو شدن و حرکت را دائمی و مستمر می داند.

مفسران صدرا مثال جالبی از وحدت وجود ارائه می دهند که برای تقریب به ذهن مناسب است: «این عالم از وجود و عدم، مرگ و زندگی

و بالاخره از حرکت تشکیل یافته، و جوهر این عالم که همه نقش ها و صورت ها بر آن طرح شده، مانند آب جاری است که دائماً در سیلان و

جریان است و در عین حال، صورت هایی که در آب افتاده به نظر ثابت و برقرار می آید.

شد مبدل آب این جو چند بار

عکس ماه و عکس اختر برقرار»

در ادامه ابعاد زمان و مکان در عالم ماده و نیز دیدگاه صدرا و شارحانش در این خصوص که حرکت جوهری برای تکامل یافتن

موجودات و عروج آنها از فروترین مراتب هستی به برترین مراتب است تبیین شده است.

چگونگی پیدایش روح در انسان و طریق آگاهی او از خود، موضوع هفتمین گفتار این مجموعه است. صدرا در آثارش بحث از انسان را در

آخر طبیعیات و اول الهیات قرار می دهد و او را موجودی می داند که در وجود او مرز طبیعیات به الهیات پیوسته است. وی بر خلاف فلاسفه

پیشین روح را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا می داند و معتقد است که روان با پیدایش تن پیدا می شود و اندک اندک راه تکامل را پیموده تا

به مقام تجرد و یگانگی برسد. صدرا نفس را صورت بدن، و بدن را ماده نفس می داند و میان آن دو ترکیب اتحادی قائل است.^۶

نویسنده در این گفتار علاوه بر ذکر عقاید مختلف در خصوص حدوث و قدم روح، نظر صدرا را در توجیه برخی منابع دینی که روح را قدیم می دانند، چنین گزارش می کند: «در پاره ای از منابع دینی آمده

برای قبول
یک نظریه
نه آرای حکیمان
و بزرگان را
می توان
معیار قرار داد
و نه قول
مشهور در میان
عامه را.
هر کس
در هر مرتبه ای
که باشد،
ارزش او را
در پیروی از
حق باید دانست
و نه آن که
نظر او را
معیار و
میزان
حق بودن
عقیده و راهی
پنداشت.

صدرا
معتقد است که
تمامی جوهرهای
مادی - از آسمانی
وزمینی -
ذاتاً در سیلان اند
و قابلیت
دگرگونی
در گوهر آنها
هست و همواره
نومی شوند...

صدرا
در آثارش
بحث از انسان را
در آخر طبیعیات و
اول الهیات
قرار می دهد و
او را موجودی
می داند که
در وجود او
مرز طبیعیات
به الهیات
پیوسته
است.

است که روان آدمی پیش از جسم او خلق شده و برخی نیز آن را قدیم شمرده اند. صدرا در مقام توجیه برآمده و می گوید: روان های انسان ها از حیث حضوری که در علم خدا دارند، به اندازه علم خدای برتر قدمت دارند، اما از آن جهت که موجوداتی در جهان عینی هستند، همراه با پدید آمدن بدن، پدید می آیند.»

گفتار هشتم این کتاب که یکی از گفتارهای جذاب و خواندنی آن است، از دو حرکت حاکم بر سرنوشت انسان و جایگاه او در صحنه هستی و هدف از آفرینش او سخن می گوید. صدرا بر مبنای حرکت جوهری خویش، انسان شناسی کامل و زیبایی ارائه می دهد که در گفتار قبل به پیدایش انسان و در این گفتار به تکامل او اشاره می شود. صدرا برای انسان ها قائل به دو حرکت ذاتی و ارادی است. حرکت ذاتی همان حرکت جوهری است که فاعل این حرکت خداوند و پذیرنده آن نفس انسانی است. اما حرکت ارادی که انسان به سوی خداوند دارد، حرکتی است که او را آماده می کند تا هرچه سریعتر به حق بپیوندد. وی معتقد است که در این حرکت امکان انحراف و خطا و خروج از راه ثواب برای انسان مختار وجود دارد.

صدرا جایگاه تمام موجودات را ثابت می داند مگر انسان که در میان قوه صرف و فعلیت محض قرار دارد و توانایی انتقال از مرحله ای به مرحله دیگر را داراست. وی انسان را تجلی و آینه تمام نمای ذات خداوند دانسته و آفاق را تجلی اسما و صفات و افعال حق می داند.

صدرا هدف و غایت انسان را در شرح اصول کافی چنین ترسیم می کند: «غایت آفرینش انسان آن است که با فراگیری دانش و فرمانبری از حق، به کمال رسد و از حیات دیگری که همان دانش و عرفان است، برخوردار گردد؛ و شایستگی خوشبختی همیشگی و بهره وری از نعمت های جاودانی را بیابد...»^۶

در نهمین گفتار از عشق و نقش آن در آفرینش سخن می گوید. صدرا هم عقیده با عرفا غایت خلقت را عشق می داند. عشق خداوند به خود که متعاقب آن عشق به آفریدگانش را نیز دربرمی گیرد. او معتقد است که اگر عشق نبود، نه آسمان و زمینی هستی می یافت و نه دشت و دریایی. مبدأ همه جنبش ها و سکون ها در پدیده های زیرین و زبرین - از موجودات آسمانی و زمینی - عشق به یکتای یگانه و شوق به معبود بی نیاز است.^۷

همچنین طاعت بندگانی را که عاشقانه عبادت می کنند می ستاید و عبادت ترسیدگان از آتش دوزخ و طمع کنندگان بر بهشت را کم ارزش می داند.

گفتار دهم با عنوان «مدد رسانی به قوای انسانی برای حرکت در جهت مطلوب (نقش موسیقی در این صحنه)» به بحث از تلطیف روح انسان به وسیله موسیقی و سرشته شدن روح و فطرت انسانی با نواهای دلنشین می پردازد.

صدرا به کار گرفتن قوای نفس و بدن را در همان جهتی که برای آن آفریده شده است، نوعی عبادت می داند. چون تمام این قوا - همراه با قلب - رو به آستان حق و سرچشمه نیکی و شادمانی می آورند. وی آنچه این قوا را در این مسیر مدد می رساند، در کسر الاصنام چنین تقریر می کند: «آنچه این قوا را در این جهت مدد می رساند، اندر زها و خطابه های خدانشناسان است که آدمی از گوینده ای هوشمند با عبارتی رسا بشنود. زیرا که بر اثر آن، نفس وی به حرکت در می آید - حرکتی لطیف - بویژه

اگر این خطابه ها و سخنان، با آهنگ ها و آوازهایی همراه باشد که برای کمک به قوای نفس در آن هدف برتر به کار گرفته شود.»^۸

صدرا موسیقی را امری فطری برای انسان می داند و بر این باور است که: «فطرت انسانی با ذوق موسیقی سرشته شده و هر ذوقی که نفس ناطقه، از مبدأ فطرت بر آن قرار گرفته و سرشته شده، شرع مقدس آن را تحریم نمی کند و ناروا نمی شمارد مگر آن که در نظام طبیعی وجود شخص یا در نظام کلی مدنی خللی پدید آرد...» به دلیل همین برهان لمی، رأی من این است که موسیقی من حیث هو حلال و نیکوست...»^۹

صدرا مفاسدی را که برخی مدعی اند در استفاده از موسیقی وجود دارد، مربوط به درون بیمارلان می داند و نه ذات موسیقی. وی موسیقی را به عنوان ابزاری برای عروج روح به جهان برتر و تعالی معرفی می کند و کل جهان آفرینش را دارای اصوات و موسیقی خاص می داند: «افلاک و پدیده های فلکی را اصواتی دلپذیر و شگفت انگیز و نغمه هایی ارجمند و غریب است که خردها از شنیدن آن به حیرت می افتند و روان از آنها به تعجب می آید.»^{۱۰}

و در مثنوی خود چنین می سراید:
تو برون کن پنبه پندار را
پس به گوش دل شنو اسرار را
پنبه غفلت برون می کن ز گوش
تا بیابی نغمه های همچو نوش

نقش و ارزش عالم ماده و زندگی دنیایی و لوازم و هدف آن، عنوان یازدهمین گفتار این کتاب است. نویسنده تصریح دارد که: بر خلاف برخی از فیلسوفان و عارفان و ادیبان که دنیای مادی را با دیده بدبینی نگریسته و متعلقات آن همچون حیات دنیوی و کالبد جسمانی و تندرستی و مال و زن و فرزند و مقام را نکوهش کرده اند، ملاصدرا و پیروان مکتب او، جهان مادی را فی نفسه نیکو دانسته و متعلقات آن را نیز از نعمات و وسیله دستیابی به سعادت ابدی می دانند. «آنچه از نظر اسلام در رابطه انسان و دنیا "تباستنی" است و آفت و بیماری انسان تلقی می شود و اسلام در تعلیمات خویش مبارزه بی امان با آن دارد، "تعلق" و "وابستگی" انسان به دنیاست، نه "علاقه" و "ارتباط" او به دنیا.»^{۱۱}

در این گفتار همچنین اعتدال مزاج و سلامت جسمانی از جمله شروط کشف صحیح مطرح می شود و در خصوص کیفیت و کمیت غذای سالک که باید در حد اعتدال باشد، سخن به میان می آید. همچنین هدف از حیات دنیوی تولدی دیگر و عبور از مرحله ای به مرحله عالی تر بیان می شود. «تولد و زایش بر دو گونه است: یکی صوری که عامه مردم چگونگی آن را می دانند و مربوط به تولد جسمی و بدنی فرد در این جهان است، و دیگری معنوی که تولد روح است در نشئه باطنی.»^{۱۲}

در گفتار دوازدهم به معاشرت با مردم توصیه و از گوشه گیری نهی می شود. صدرا با تأکید بسیار بر فواید معاشرت، مردمان را به اعتبار نقص و کمال به دو گروه ناقص و کامل تقسیم می کند و هر دو گروه را از عزلت و گوشه نشینی برحذر می دارد. ناقصان موظفند که در آنچه نقص دارند، با معاشرت با دیگران و در فعالیت های اجتماعی، خود را به کمال برسانند و کاملان برای شکر نعمت کمال، در پی کمال بخشیدن به دیگران برآیند تا نقص هایی که دیگران دارند مرتفع گردد.



صدرا
هم عقیده
با عرفا
غایت خلقت را
عشق می داند.

صدرا و
شارحانش
نجات و
رستگاری را
حق انحصاری
یک فرقه
نمی دانند.

و اختیار در فعل خود مظهر و مثال و نمونه ای است از صفت فاعلیت حق تعالی، پس مظهر خدای مختار باید دارای اختیار باشد، اگر نه مظهر او نخواهد بود.^{۱۶}

آزادی عنوان پانزدهمین گفتار کتاب حاضر است. در این گفتار از جایگاه آزادی، نقش اختیار و آزادی در ترقی و تکامل انسان، عوامل تقویت کننده و تضعیف کننده آزادی، نقش پیامبران و امامان در پاسداری و صیانت از آزادی و... بحث می شود. صدرا منشأ تمام فضیلت ها را دو فضیلت می داند: حریت (آزادگی) و حکمت (فرزانگی). وی معتقد است که آزادی حقیقی آن است که در سرشت روان باشد. هر چه وابستگی فرد به خواسته های جسمانی خود و دیگران کمتر و پیوستگی اش به خرد بیشتر باشد، آزادی اش بیشتر خواهد بود.^{۱۷} او عوامل محدود کننده آزادی را به دو دسته بیرونی و درونی تقسیم می کند. عوامل بیرونی عبارتند از قدرتمندان و ستمگرانی که به وسیله به بردگی کشاندن انسان ها آزادی آنان را محدود می کنند، همچنین قدرتمندانی که با در اختیار قرار دادن امکانات و امتیازات مادی آزادی انسان ها را می خردند و آنها را تحت نفوذ و سلطه خود در می آورند، همچنین برخی افرادی که به نام معنویت و دین تفکر انسان ها را به اسارت درمی آورند. عوامل درونی سلب آزادی عبارتند از وابستگی به ثروت و مقام و دیگر امتیازات و منافع مادی، دلبستگی به زندگی بی دردسر، عادت پرستی و تقلید و تعصب کورکورانه و... در برابر این دو دسته عوامل بیرونی و درونی که انسان را به اسارت می کشند و آزادی او را سلب می کنند و از حرکت او به سوی کامل شدن جلوگیری می کنند، خدای آزادی و آفریننده آزادی پیامبران را برانگیخت تا بندها و زنجیرهایی را که این عوامل برونی و درونی بر دست و پای انسانها نهاده اند، باز نمایند و انسان ها را به سوی آزادی رهنمون باشند.^{۱۸} آزادی از لوازم رشد بشر و بلوغ اجتماعی انسان هاست. چرا که اگر انسان ها با آزادی در خصوص سرنوشت خویش تصمیم نگیرند، هرگز به رشد و تکامل نخواهند رسید. لذا هدایت نباید به صورت سلب آزادی باشد، بلکه باید همراه با راهنمایی و هدایت، آزادی نیز به انسان ها داده شود تا مسیر رشد و تکامل خویش را بییابند.

گفتار شانزدهم این کتاب به نكوهش و وابستگی اهل علم به سلطه گران و ستایش از ستمگران پرداخته است.

اگرچه مباحث مربوط به این گفتار و گفتار هجدهم بسیار نزدیک به هم است و برخی از مواردی که به عنوان شاهد مثال از آثار صدرا و شارحانش آورده شده است، بیشتر به موضوع گفتار هجدهم مربوط می شود. به عنوان مثال آنچه که در صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ از شرح اصول کافی صدرا - با عنوان سبک مغزی و غرور در دل دانا راه ندارد - آورده شده است، تنها اشاره ای کوتاه به این موضوع شده و اصل مطلب در خصوص صفات عالم نمایان می باشد. «... بیشتر کسانی که مردم ایشان را عالم می شمارند، از عالمان نیستند و به حقیقت از نادانند. چرا که می بینیم بیشتر ایشان به کارهای سبک مغزان و مغروران سرگرمند و پشتگرمی شان به اهل دنیاست و کوشش هایشان در راه رسیدن به مقام و شهرت و دلبستگی شان به شهوت ها و لذت است. مشتاق آن اند که به سلطه جویان نزدیک شوند و تقرب جویند و در جایگاهی برتر از همگان و همتایان بنشینند. جان می دهند که مریدان و پیروانشان فزونی گیرد. با کسی که سخن ایشان را نپذیرد و رد کند یا با آنان بحث و گفتگو کند، دشمنی می نمایند؛ و چه بسا که وقتی کسی دعاوی ایشان

در این گفتار که بیشتر مطالب آن برگرفته شده از شرح اصول کافی است، معایب گوشه نشینی این چنین تحلیل شده است: «گوشه نشینی و ترک معاشرت با مردم در دل نفاق را می رویند و نهال وسوسه های شیطانی را می نشانند... سبب محرومیت از بسیاری برتری ها و نیکویی ها، موجب از دست رفتن سنت های شرعی و آداب اجتماعی، و بسته شدن درهای مکارم اخلاقی و خوبی ها، و عاری ماندن از زیور کمالات روحی و سیاست های مدنی، و دست نیافتن به دانش ها و پاسخ مسائل مبهم و کشف مشکلات و حل شبهات و برکت یابی از همنشینی دانایان و خدمت بزرگان و پیران و بهره مندی از آنان است.»^{۱۹}

صدرا همچنین در خصوص معاشرت، فواید بسیاری از جمله آموزش دادن، آموختن، مهرورزیدن و محبوب شدن، عبرت گرفتن، کسب خوی های پسندیده و... را بیان می نماید و سیره انبیا را در معاشرت می داند. وی با بیان این که برای کاملانی همچون انبیا سفری از جانب حق به سوی خلق است تا راه را به ایشان بنمایند، عزلت و گوشه نشینی را تنها مربوط به آغاز راه سلوک و سفر من الخلق الی الحق می داند.

صدرا و شارحانش نجات و رستگاری را حق انحصاری یک فرقه نمی دانند. در گفتار سیزدهم در خصوص حسن ظن به پیروان مسلک ها و آیین های گوناگون و اعتقاد به نجات ایشان سخن رفته است. با اعتقادی که صدرا به عشق خدا به همه پدیده ها و منحصر نبودن معرفت حق به فرقه ای خاص دارد، همچنین با توجه به محدودیتی که برای عموم افراد بشر (از هر فرقه) برای شناخت حقیقت قائل است، واضح است که رستگاری را مخصوص به فرقه ای خاص نداند و در برخی آثار خود اظهار می دارد که تمامی انسان ها از هر فرقه و پیرو هر آیینی باشند، سرانجام نجات می یابند.^{۲۰} وی وجوب معرفت ائمه و اعتراف به امامت ایشان را مخصوص کسانی می داند که استعداد عقلی لازم را داشته باشند، نه عامه مردم و کسانی که راهی برای درک این حقیقت نمی یابند.

صدرا به زیبایی فلسفه عذاب را مطرح کرده و سرانجام تمام انسانها را نجات یافته می داند. وی در شرح اصول کافی می نویسد: «بدان که هرکس دیده بصیرتش با نور حق نیرومند شده باشد، می داند که همه جهانیان بندگان خدایند، و آنان را هیچ هستی و صفت و فعلی نیست مگر به وسیله خدا و یاری و کمک او، و همه آنان نیازمند رحمت اویند و او رحمان و رحیم است و آن گاه خدایی که موصوف به این دو صفت باشد، هیچ کس را به عذاب همیشگی کیفر نمی دهد و آن مقدار عذاب نیز که به وی می چشاند، تنها برای رسانیدن اوست به کمال مقدر وی، چنان که طلا و نقره را به وسیله آتش ذوب می کنند تا از کدورت هایی که دچار آن اند و ارزش عیار آن دو را می کاهد، رهایی یابند. پس این عذاب کردن عین لطف را دربر دارد.»

گفتار چهاردهم به نقش اراده و اختیار و افعال انسان در صحنه هستی می پردازد. صدرا بر این عقیده است که انسان در اراده و مسئولیت های خود خداوندگار و آفریدگار افعال و کرداری است که در جهان هستی های مقدر و اختیاری خود می آفریند. و همان رابطه ای که میان آفریدگار جهان هستی و جهان حکمفرماست - یعنی رابطه اضافه اشراقیه - میان انسان و محصولات اختیاری و ارادی او حکمفرماست.

صدرا و پیروانش از آن جهت که انسان را مظهر خدای قادر مختار می دانند، وی را نیز صاحب اختیار برمی شمارند. «هر موجود فاعل بالاراده



وی موسیقی را به عنوان ابزاری برای عروج روح به جهان برتر و تعالی معرفتی می کند و کل جهان آفرینش را دارای اصوات و موسیقی خاص می داند

را منکر شود، اگر بتوانند به سوی او هجوم آورند و پاسخ او را با کتک و دشنام و آزار دهند، به او افترا زنند و وی را به کفر متهم دارند و به باد نکوهش گیرند...»^{۱۶}

هفدهمین گفتار این اثر تخطئه سرسپردگی در برابر پیشوایان و پیروی کورکورانه از ایشان است. شارحان صدرا همچون فیض و شهید مطهری تقلید را به دو نوع «تقلید مذموم» و «تقلید مشروع» تقسیم می کنند. تقلید کورکورانه از بزرگان و علما و در نظر نگرفتن اشتباهات و انحرافات احتمالی ایشان مورد تأیید نمی باشد. ائمه شیعه نیز این نوع تقلید را جایز نمی شمارند. امام صادق (ع) تقلید مشروع را این گونه معرفی می نمایند: «هر کدام از فقها که بتواند خود را ضبط و نگهداری کند، دعوت ها و صدهای شیطان او را از جا نکند، دین خود را حفظ کند، دین خود را نفروشد، مخالف هواهای نفسانی و مطیع امر الهی باشد، عوام از چنین کسی می تواند تقلید کند.»^{۲۰}

از دیدگاه شهید مطهری نیز تقلید ممدوح و مشروع سر سپردن و چشم بستن نیست، چشم باز کردن و مراقب بودن است و اگر نه مسئولیت و شرکت در جرم است. وی علما و مراجع را نیز در خطر گناه و فسق می داند و معتقد است نباید در جایگاهی قرار گیرند که نتوان به ایشان انتقاد صحیح کرد.^{۲۱}

صدرا نیز در رساله عرشیه بار مسئولیت را از شانه عوام و مقلدان خالی نمی داند: «تبهکارترین راهزن دین و استوارترین سد در مسیر رهروان راه معرفت، اجابت دعوت علمای سوء و پیروی از عقاید و آثار گمراه کننده ایشان است و فریب خوردن از آنچه ایشان نام علم و فقه و حکمت بر آن نهاده اند...»^{۲۲}

نکوهش عالم نمایان عنوان گفتار هجدهم این مجموعه است. در این گفتار که مباحث شبیه به آن در گفتار اول و شانزدهم تکرار شده است، صدرا تعصبات کورکورانه و جدل و کشمکش های برخی عالم نمایان بر سر عقیده و مذهب خویش را مذموم و از آفات اهل علم می داند. او علی الخصوص به انتقاد از متکلمان و فقها می پردازد و برخی از فقیهان را سودجویانی می داند که به دنبال کسب شهرت و تصرف در اموال مردم هستند.^{۲۳}

صدرا کیفر علما در این دنیا را مرگ دلهایشان می داند و در تفسیر خویش چنین می آورد: «کیفری که به علما داده می شود به این است که با کاری که برای آخرت باید انجام گیرد در طلب کالای دنیا هستند...»^{۲۴} در گفتار نوزدهم به بیان تفاوت میان عالم نمایان با عارفان صوفی می پردازد. این گفتار در حقیقت تکمله گفتار قبلی است و به معرفی عالم و عارف حقیقی می پردازد. صدرا معتقد است عالم حقیقی، عارف صوفی ای است که دین خود را از شائبه های اغراض و هوس های دنیوی برای خدا خالص و پاک کرده باشد. وی عالم نمایان را افرادی جاهل دانسته که سر به طغیان برداشته اند و خود را برتر از دیگران می دانند و به دام کبر و خود بزرگ بینی افتاده اند، در حالی که دانشمند صوفی پارسا، برای خود هیچ گونه مزیتی نسبت به مسلمانان دیگر قائل نمی شود.^{۲۵}

صدرا حتی دشمنی با عارفان و صوفیان حقیقی را باعث قساوت قلب دانسته در رساله سه اصل می نویسد: «هر شقاوت که به مردودان راه یافت، از آن یافت که قدر نعمت حق ندانستند و به اندک مایه دانش و صلاح ظاهری مغرور گشتند و شروع در طلب ریاست و جاه و شهرت کردند و در مقام انکار اهل دل برآمدند... ای عزیز! به خدا که دشمنی

درویشان و مخالفت اهل دل، دل را سنگ می کند و دوستی و متابعت ایشان سنگ را دل می سازد.»^{۲۶}

گفتار پایانی این مجموعه تصویر سازی صدرا از اوضاع زمان خودش است. صدرا بر خلاف کسانی که اعتقاد به وحدت وجود را مستلزم راضی بودن به هرگونه شرایط اجتماعی و سکوت و تسلیم در برابر آن و نفی اعتراض و مبارزه می دانند، هر فرصتی را برای محکوم کردن تباهی ها و تبهکاری ها و نابسامانی ها غنیمت شمرده و در بسیاری موارد به نکوهش سلطه جویان ستمگر پرداخته و لازمه بهره مندی از دانش حقیقی و عزت نفس را کناره جستن از آنان می بیند.^{۲۷}

وی دلیل کناره گیری از مردم و مهاجرتش را در اسفار چنین بیان می کند: «چون حال را بدین گونه دیدم که شهرها از کسانی که ارزش رازها و دانش آزادگان را شناسند تهی است، و آثار دانش و رازهای آن از میان رفته، و نشان حق و روشنایی های آن محو گشته، و شیوه های دادگرانه ضایع شده، و رأی های نادرست گسترش یافته و چشمه آب زندگانی بر زمین ریخته و اهل آن را بازار از گرمی افتاده و چهره هاشان پس از شادابی در هم رفته و سودای ایشان به زیان و ناکامی انجامیده، پس من نیز روی از مردم روزگار بگردانیدم و از ایشان بیریدم... پس پیروی از شیوه امام علی (ع) پیشه کردم و از روش او راهنمایی گرفتم، و دیدم که شکیبایی بر این رویدادها خردمندانه تر است، و صبر کردم در حالی که خار در چشمم بود و استخوان در گلویم...»^{۲۸}

نویسنده در این گفتار نیز از شکایت صدرا از علمای سوء و مذمت ایشان مطالبی آورده است، چنانچه به ذهن مخاطب این گونه متبادر می شود که بزرگترین آفت زمان صدرا و آنچه که وی را بیش از هر چیز آزار می داده اعمال و رفتار همین قشر از جامعه بوده است. «بزرگترین آفتی که میان آدمی و آگاهی از رازهای دین و مشاهده انوار یقین حجاب می شود، و موجب روگردانی مردم از شنیدن آیات خدا و حکمت ها می گردد، آن است که پندارند اهل ظاهر و علمای دنیا - که در طلب لذات و خوشی های باطل و زودگذر می شتابند - راهنمایان خلق و پیشوایان مذهب و از مجتهدانی اند که در جستجوی سعادت اخروی کوشایند، و این بزرگترین فتنه در دین و سخت ترین حجاب و مانع در راه مؤمنان است. زیرا اینان راهنزان طریق حقیقت و یقین اند و پیروی از ایشان جز بر گمراهی و سقوط در زباله دانی های نادانان نمی افزاید، و آیا این جز به آن می ماند که بیمار نادان را پزشک حاذق گمان برند و دزد مفلس را امین درستکار شمارند؟»^{۲۹}

در پایان این مجموعه و پس از اتمام بیست گفتار، فصلی با عنوان «زندگی انسان و ویژگی ها و اهداف آن» آورده شده است که سخنان مؤلف است در پاسخ به چند پرسش مختلف در زمینه موضوع مطرح شده.

استاد ثبوت زندگی را وجهی از کمال و چهره های از وجود و هستی می داند. وی همچون صدرا زندگی و حیات را دارای مراتب دانسته که از جمادی آغاز و در نبات و حیوان و انسان به تکامل می رسد. این سیر و حرکت تا بی نهایت که حیات مطلق است، ادامه دارد.

او تمایز انسان از سایر موجودات را در عشق به حقیقت، عشق به خوبی و عشق به زیبایی آفرینی می داند؛ همچنین عشق به مطلق و بی نهایت که همان عشق به خدا و جامع سه مورد پیشین است. وی در پاسخ به سؤال از مهمترین مسئله زندگی می گوید: «همه مسئله ما



گزیده‌های بسیار تأثیرگذار و به‌جا از ویژگی‌های دیگر این اثر است. با تمام جذابیت و زیبایی پیام فیلسوف، جای خالی مقدمه‌ای در باب معرفی آثار صدرا و شارحانش به خوبی احساس می‌شود. نویسندگان در آغاز کتاب با پیش‌گفتاری بسیار کوتاه به سراغ آغاز گفتارها می‌روند، حال آن‌که به نظر می‌رسد اگر در مقدمه به معرفی شارحان و کتاب‌هایشان و همچنین خلاصه‌ای از زندگی صدرا و آثارش می‌پرداخت، برای خواننده-ای که آشنایی کافی با این فیلسوف بزرگ ندارد، بسیار سودمند بود. اگر چه در پاورقی پیش‌گفتار به نام برخی شارحان اشاره شده، اما به نظر می‌رسد توضیح مختصری در خصوص آثار ایشان خالی از لطف نبود.

در این اثر خواننده با معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی صدرا آشنا می‌شود. گفتارهای اول تا چهارم در خصوص شناخت حقیقت و موانع شناخت آن است و می‌توان آن را در حوزه معرفت‌شناسی صدرا قرار داد. آنچه که در گفتارهای پنجم و ششم با عناوین وحدت وجود و حرکت جوهری آورده شده، اگرچه در تقسیم‌بندی فلسفی ذیل الهیات بمعنی الاعم قرار می‌گیرد، اما با توجه به آنچه که نویسنده در این گفتارها گردآوری کرده است، یک جهان‌شناسی صدرایی را شاهد هستیم و در گفتارهای بعد به شناخت انسان و مسائل انسان‌شناسی از جمله پیدایش روح، قوای انسان، اختیار انسان و... پرداخته شده است. به نظر می‌رسد جای گفتاری که آرای صدرا در خصوص خداشناسی و صفات و افعال و اسمای الهی را شامل باشد، خالی است.

از ویژگی‌های خوب این اثر اغلاط تاییدی و اشکالات صوری اندک آن است. (صفحات ۴۸، ۱۰۱ و ۱۱۳) همچنین تنها اشکالی که در ارجاعات این اثر دیده شد این است که در صفحه ۹۶ در ذیل گفتار سوم از کتاب کشف الاسرار نام برده می‌شود ولی نامی از نویسنده‌ی آن برده نمی‌شود. این منبع نه پیش از این در لابلای منابع استفاده شده و نه در فهرست منابع ذکر معرفی نمی‌شود. اما الحق باید این کتاب را از جمله کتاب‌های خوب و خوشخوان فلسفی دانست که به دلیل گزینش شایسته مطالب و نثر روان و ترجمه درست، خواننده را تا پایان با خود همراه می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیام فیلسوف، صص ۴۶-۴۷.
 ۲. همان، ص ۶۶.
 ۳. همان، ص ۱۲۸.
 ۴. همان، ص ۱۴۸.
 ۵. همان، ص ۱۶۰.
 ۶. همان، صص ۱۷۸ - ۱۷۷.
 ۷. همان، ص ۱۹۴.
 ۸. همان، ص ۱۹۹.
 ۹. همان، ص ۲۱۷.
 ۱۰. همان، ص ۲۱۹.
 ۱۱. همان، ص ۲۲۲.
 ۱۲. همان، ص ۲۴۰.
 ۱۳. همان، ص ۲۴۲.
 ۱۴. همان، ص ۲۴۳.
 ۱۵. همان، ص ۲۵۱.
 ۱۶. همان، ص ۲۶۷.
۱۷. همان، صص ۲۷۲-۲۷۱.
 ۱۸. همان، صص ۲۷۸-۲۷۶.
 ۱۹. همان، ص ۲۹۵.
 ۲۰. همان، ص ۳۰۱.
 ۲۱. صص ۳۰۳-۳۰۲.
 ۲۲. همان، ص ۳۰۳.
 ۲۳. همان، ص ۳۰۹.
 ۲۴. همان، ص ۳۱۲.
 ۲۵. همان، صص ۳۱۶-۳۱۵.
 ۲۶. همان، ص ۳۱۷.
 ۲۷. همان، صص ۳۲۰-۳۱۹.
 ۲۸. همان، صص ۳۲۳-۳۲۲.
 ۲۹. همان، ص ۳۲۷.
 ۳۰. همان، ص ۳۳۳.
 ۳۱. همان، ص ۳۳۹.
 ۳۲. همان، ص ۳۴۰.
 ۳۳. همان، ص ۳۴۷.

هم این است که انسان در زندگی‌اش از آنجا که هست جلوتر برود و در هیچ کجا توقف نکند و همچنان به حرکت ادامه دهد. چرا که زندگی حقیقی، شدن و سیوروت مستمر است، و شدن و سیوروت، در ضمن حرکت توقف ناپذیر تحقق پیدا می‌کند، و سکون و توقف یعنی مرگ و نبودن و عدم.^{۳۰}

استاد ثبوت در تعریف زیبایی، حقیقت را عین زیبایی و زیبایی را عین حقیقت برشمرده و هر دوی اینها را عین خوبی و خیر می‌داند. وی زیبایی را هم وجهی از وجه کمال و هم صفتی برای تمام وجه کمال می‌داند؛ و در پرسش از هدف زندگی، معتقد است هدفی که ما برای زندگی مشخص می‌کنیم، با ابعاد اصیلی که در روح انسان وجود دارد، متناسب است. در واقع هدف زندگی برخوردار شدن از مواهب عشق به حقیقت، عشق به خیر و خوبی و عشق به زیبایی است.

نویسنده طبیعت را جلوه‌گاه ماوراء طبیعت می‌داند و معتقد است که این دو وادی از هم جدا نیستند و در طول هم اند و حاصل این عقیده این می‌شود که نسبت به چهره مادی زندگی دید مثبتی داشته باشیم و توجه به آن را ضروری بدانیم و در عین حال زندگی را محصور در امتیازات و منافع مادی ندانیم.

وی اختلاف و تضادی میان فلسفه و عرفان نمی‌بیند: «در اوجشان تضاد چندانی نمی‌بینم. حداقل ما در مکتب‌های حکمی و فلسفی خودمان می‌بینیم که متفکران ما به جایی می‌رسند که فلسفه و عرفان را در نهایت دو روی یک سکه می‌بینند و به تضاد آنها قائل نیستند.»^{۳۱} همچنین در تعریف فلسفه و عرفان می‌گوید: «فلسفه، دانستن حقیقت و شناختن آن است با کمک عقل و استدلال؛ و عرفان رسیدن به حقیقت و شهود آن است از طریق تهذیب نفس و تزکیه روح.»^{۳۲} بنابراین، برای یک زندگی سالم و انسانی هم به فلسفه نیاز است و هم به عرفان.

استاد ثبوت در پاسخ به پرسشی در خصوص مخاطرات زندگی و این که چه چیزی زندگی کنونی ما را تهدید می‌کند، بر این عقیده است که نادانی بزرگترین مشکلی است که زندگی بشری را تهدید می‌کند. در واقع آنچه به زندگی معنا می‌دهد، معنویت است و اگر معنویت نباشد، زندگی پوچ است و مخاطراتی که در برابر معنویت وجود دارد، از نادانی ناشی می‌شود. معنویت از چند جهت در مخاطره است: یکی از سوی مدعیانی که معنویت را دکان کرده‌اند و با وجود تبلیغ معنویت، و تظاهر به تلاش برای حاکم کردن آن، هدفشان دستیابی به منافع و امتیازات مادی است. دوم از سوی کسانی که راه صحیح ترویج معنویت را نمی‌شناسند و از طریق نادرست می‌خواهند معنویت را بسط دهند، در حالی که با کارهای جاهلانۀ خود به معنویت ضربه می‌زنند. از سوی دیگر هم منکران معنویت، تهدیدی برای معنویت محسوب می‌شوند.^{۳۳}

پیام فیلسوف همان طور که از نامش پیداست کتابی است که به صورت موضوعی گزیده‌هایی از آثار صدرا و شارحانش را بیان می‌دارد. این اثر هم برای کسانی که برای آشنایی با فلسفه اسلامی و به‌ویژه اندیشه‌های ملاصدرا به مطالعه آن می‌پردازند، مفید است و هم برای آشنایان با این وادی. نویسنده با قلمی شیوا و روان، و ترجمه بسیار خوب آثار عربی که در این مجموعه از آنان استفاده شده است، تسلط و توانایی خویش را در ترجمه و تلخیص متون فلسفی به نمایش گذاشته است. تسلط ایشان بر کلیه آثار صدرا و شارحان وی با مطالعه این اثر بر خواننده به خوبی مکشوف می‌گردد. انتخاب موضوعات جذاب و جدید و انتخاب